

دریافت: آبان ۹۴

پذیرش: بهمن ۹۴

عوامل زمینه‌ساز در بروز تعارضات عقیدتی از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه

دکتر بخشعلی قنبری^۱

زهره مدیر خراسانی^۲

چکیده

تعارضات اعتقادی، به علت تغییر ارزش‌های اعتقادی به ضد ارزش‌ها، زمینه‌ساز بروز انحراف و ایجاد تعارض در افراد می‌شود. برای بررسی علل تعارضات عقیدتی باید فرهنگ حاکم بر جامعه را شناخت. فرهنگ غالب جامعه‌ای که امیر مؤمنان علیه السلام در آن به سر می‌بردند، فرهنگ جاهلی بود. در این مقاله علل تعارضات عقیدتی در نهج البلاغه با توجه به فرهنگ جاهلیت، بر اساس ارتباط‌های چهارگانه انسان (ارتباط با خدا، با خود، با دیگران، با جهان) بررسی شد. در بخش ارتباط انسان با خدا، ضعف خداآوری و غفلت از یاد خدا، در بخش ارتباط با خود، جهل، عجب، کوتاه‌فکری و...، در بخش ارتباط با دیگران، عللی مانند هم‌نشینی با افراد فاسد، رهبران منحرف، جدال، وسوسه شیطان و... و در بخش ارتباط با جهان، دنیاپرستی و محیط فاسد از مهم‌ترین علل تعارض عقیدتی هستند که با توجه به اهمیت شناخت علت‌ها در پیشگیری از بروز چنین تضادهایی این تحقیق انجام شد.

کلیدواژه‌ها:

تعارض عقیدتی، عوامل، امیر مؤمنان علیه السلام، نهج البلاغه

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی bghanbari@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد قرآن و حدیث، گرایش نهج البلاغه، دانشکده علوم حدیث zahra.modir@gmail.com

مقدمه

از آن جا که انسان موجودی پیچیده است، شناخت همه جنبه‌های شناختی و رفتاری او کار ساده‌ای نیست. لذا عدم شناخت درست انسان از وجود خویش، منبع اساسی تعارضات درونی و بیرونی در او است.

مفهوم‌شناسی تعارض

تعارض به معنای اختلاف و تضاد بین دو امر است. وقتی دو موضوع اعتقادی، عملی یا اخلاقی در تضاد و تقابل باشند، در این صورت بین آن‌ها تعارض وجود دارد که این ناسازگاری ممکن است در گفتار، رفتار یا عقاید افراد رخ دهد. منبع اساسی نگهداری تعارض، فکر افرادی است که آن را تجربه می‌کنند. تعارض، مستقل و خارج از وجود افراد به وجود نمی‌آید. به بیان دیگر تعارض یک نوع درون‌ستیزی و درگیری فکری است که از برخورد تقاضاها، انگیزه‌ها، اصول و ارزش‌های متضاد در فرد یا گروه به وجود می‌آید؛ اگر تضاد پیش‌آمده در دو واقعیت را از منظر عقیده مورد بررسی قرار دهیم آن را تعارض عقیدتی می‌نامیم و اگر همان تضاد را از منظر رفتار و عمل ناشی از آن عقیده بررسی کنیم، آن را تعارض رفتاری می‌نامیم که شامل مسائل مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، تربیتی و... می‌شود. در واقع ارزش‌ها و باورهای دینی که در افراد نهادینه شده سبب جلوگیری از بروز تعارضات است. اگر بر اثر عوامل مختلف ارزش‌ها و باورهای اعتقادی افراد دچار تزلزل و انحراف شود سبب تغییر شیوه رفتاری و عملی آنان می‌شود، لذا تغییر ارزش‌های اعتقادی به ضد ارزش‌ها زمینه‌ساز بروز اعمال انحرافی و ضد دینی و ایجاد تعارض در افراد می‌شود. بدترین نوع تعارض، تعارضات اعتقادی و دینی است که سبب از دست رفتن دین و ایمان افراد می‌شود؛ در باب مفهوم تعارض، در کلام امیرمؤمنان علیه السلام این واژه به طور خاص موجود نیست، اما واژه‌های مترادفی که جانشین این واژه شده است در معنای اختلاف (حسینی دشتی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۲۴)، ناسازگاری، وعدم توافق (قرشی بنابی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۰) و تضاد آمده است.

در باب عقیده هم بر اساس کلام امیرمؤمنان علیه السلام که می‌فرمایند: «الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۳، ص ۵۲۷) و یکی از ارکان ایمان را معرفت و عقیده قلبی ذکر می‌کنند، می‌توان گفت عقیده همان باور قلبی است که به این تعریف در

دایره المعارف اسلامی نیز تصریح شده است. (حسینی دشتی، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۴۱۵)

مجموع روابط انسان را می‌توان در چهار گروه بررسی کرد: رابطه با خدا، رابطه با خود، رابطه با دیگران و رابطه با جهان^۱. رابطه انسان با دیگران و جهان، از رابطه با خدا و خود تأثیر می‌پذیرد و مانند دیگر روابط انسان، تحت تأثیر گرایش‌های مختلف فطری است. امیرمؤمنان علیه السلام، رابطه انسان با خداوند را رابطه مخلوق و خالق دانسته که خداوند با آفرینش بندگان بر هستی خود راهنمایی فرموده و مخلوقات را از نیستی به هستی درآورده (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲، ص ۲۳۵) و بر همه عالم و ظاهر و باطن موجودات احاطه دارد و در همه جا حاضر است. (همان، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹) در رابطه انسان با خود و این‌که در برابر خود چه مسئولیت و تعهدی دارد، در بیانات امیرمؤمنان علیه السلام تأکید زیادی بر اهمیت معرفت نفس و خودشناسی شده است (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۶، حدیث ۹۸۶۵، ص ۱۴۸) و حضرت بر این نکته که معرفت نفس راهی برای معرفت خداست توجه بسیاری می‌فرمایند. (همان، ج ۵، حدیث ۷۹۴۶، ص ۱۹۴). لذا عدم خودشناسی را نشانه نادانی انسان می‌دانند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲، ص ۱۴۱) ضعف توحید و عدم شناخت صحیح از جایگاه انسان در نظام آفرینش از مهم‌ترین علل بروز تعارضات عقیدتی در افراد است.

نیز، درباره رابطه انسان با دیگران، امیرمؤمنان علیه السلام در بر دو امر مهم تأکید دارد: یکی این‌که معیار و میزان در ارتباط با دیگران، رابطه انسان با خود است؛ پس که هر آن‌چه را برای خود دوست می‌دارد، باید برای دیگران هم دوست بدارد. (همان، نامه ۳۱، ص ۴۱۰) دوم این‌که در برقراری ارتباط با دیگران باید محبت الهی را مد نظر قرار دهد و هر که در راه خدا قدم برمی‌دارد، دوست بدارد و هر که دشمن خداست از او دوری جوید (همان، خطبه ۲۲، ص ۳۷). شناخت این امر نقش به‌سزایی در جلوگیری از بروز تعارضات عقیدتی ایفا می‌کند و رابطه انسان با جهان هستی نیز باید بر این نگرش استوار باشد که تمام مخلوقات این عالم تحت فرمان خداوند است و مأمور منفعت رساندن به انسان‌هاست تا راه را برای او بسازد و رسیدن به رشد و تعالی هموار کند. پس انسان نباید به این جهان با دید هدف محوری بنگرد که در غیر این صورت از هدف الهی آفرینش خود دور مانده و زمینه تضادهای عقیدتی در

۱. «قال الصادق علیه السلام: أصول المعاملات تقع على أربعة أوجه معاملة الله و معاملة النفس و معاملة الخلق و معاملة الدنيا» مصباح الشریعه، رساله منسوب به امام صادق علیه السلام، ص ۵.

او فراهم می‌شود و حاضر است برای رسیدن به تعلقات دنیوی خود، اعتقادات دینی‌اش را زیر پا گذارد.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، با روی کار آمدن خلفا و بیست و پنج سال خانه نشینی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، فرهنگ نوپای اسلامی که توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله) پایه ریزی شده بود، دچار انحرافات اساسی و بدعت‌های فراوانی شد که همین انحرافات و نیز شبهات موجود در جامعه منجر به تعارضات عقیدتی و رفتاری در مسلمانان شد. فرهنگ غالب جامعه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام در آن به سر می‌بردند، فرهنگ و آداب جاهلی بود و عقاید و افکار افراد هم در بستر این فرهنگ شکل گرفته بود. لذا حضرت سعی در دور کردن افراد از این فرهنگ و پیوندشان با ارزش‌های اسلامی داشتند. لذا وقتی امیرمؤمنان علیه السلام به حکومت رسیدند به این امر اشاره نمودند که به علت بازگشت مسلمانان به فرهنگ جاهلی، ایشان مجدداً باید به تبیین اصول و مبانی اسلام بپردازند (همان، خطبه ۱۹۱، ص ۳۰۲) تا سلوک عملی و رفتاری افراد هم به درستی مشخص شود، چون ریشه هر رفتاری در عقاید و افکار انسان است.

نهج‌البلاغه به عنوان منبعی گران‌بها از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام، حاوی دستورالعمل‌های ارزنده‌ای در زمینه‌های گوناگون است که به کارگیری این دستورات راهبردی، می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی باشد. آنچه که در این تحقیق بررسی می‌شود، ریشه‌ها و علل تعارضات عقیدتی از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه است. تعارض در این جا، در معنای اختلاف و کشمکش درونی که در عقاید فرد به وجود می‌آید، آمده است.

پرسش‌های مقاله

در این تحقیق به ۴ سؤال پاسخ داده می‌شود: علل تعارضات اعتقادی از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام در ارتباط انسان با خدا چیست؟ عوامل تعارضات عقیدتی در ارتباط انسان با خودش چیست؟ ریشه‌های تعارضات اعتقادی در ارتباط انسان با دیگران چیست؟ در ارتباط انسان با جهان، چه عواملی سبب بروز تعارضات عقیدتی است؟ این تحقیق توصیفی-تحلیلی است و در گردآوری مطالب از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۱. رابطه انسان با خدا

۱-۱. ضعف خداباوری و غفلت از یاد خدا

یکی از عوامل مهم در بروز تعارضات عقیدتی، ضعف خداباوری در افراد است به خاطر اهمیت شناخت خداست که امیرمؤمنان علیه السلام پایه و اساس دین را معرفت و شناخت خدا ذکر می‌کنند (نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۸). البته شناختی که با تسلیم و خضوع دل همراه باشد. امیرمؤمنان علیه السلام همچنین فراموشی یاد خدا را از عوامل خود فراموشی دانسته آن را سبب کوردلی در انسان می‌دانند: «مَنْ نَسِيَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْسَاهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ» (آمدی، بی تا، ج ۲، حدیث ۱۲۱۴، ص ۶۹۰)؛ هر که خداوند سبحان را فراموش کند خداوند نیز خودش را از یاد او ببرد و دلش را کور گرداند. همچنین غفلت از یاد خدا باعث تاریکی عقل و خرد است (همان، ۱۳۶۶، ج ۵، حدیث ۸۸۷۶، ص ۳۸۷) که البته این عامل اساسی‌ترین نقش را در بروز تعارضات در ارتباط انسان با خود ایفا می‌کند. گناه و معصیت باعث می‌شود خداوند از دل انسان بیرون رفته و شیطان جای او را بگیرد. واضح است که چنین کسی در لحظه گناه، به خدا باور ندارد و دچار شرک شده است. امیرمؤمنان علیه السلام غفلت از خدا را زمینه‌ساز گناهان و نشانه گمراهی می‌دانند (همان، ج ۲، حدیث ۲۶۵۹، ص ۲۹۵). هر چه خداباوری و آگاهی انسان کمتر باشد، نفس بیشتر بر انسان چیره شده و گرایش به گناه بیشتر می‌شود.

حضرت یکی از عوامل مهمی که می‌تواند جلوی تضادهای فکری انسان را بگیرد را، فهم عظمت الهی دانسته و علت بسیاری از صفات ناپسند انسانی چون تکبر و خودپسندی را ناشی از عدم درک درست از عظمت الهی می‌دانند: «وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ وَ الْبَصَائِرُ مَدْحُولَةٌ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴، ص ۲۷۵)؛ و اگر در بزرگی توانمندی پروردگار و کلانی بهره‌ او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گردیدند و از شکنجه دردناک آتش می‌ترسیدند، لیکن دل‌ها بیمار است و بینش‌ها عیب‌دار.

بنابراین یاد خدا و خداباوری تأثیر بسیاری در جلوگیری از تعارضات اعتقادی دارد و باعث اصلاح نهان و آشکار انسان می‌شود (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، حدیث ۲۶۵۹، ص ۲۹۵).

۲. رابطه انسان با خود

۱-۲. جهل و نادانی

جهل و نادانی عامل مهمی در تاریکی دل انسان است. ظلمت و تاریکی جهل مانع از این است که چشم قلب حقایق دینی را مشاهده کند و لذا سردمداران کفر و فساد همیشه در مقام عوام‌فریبی هستند و نزدیک علماء نمی‌آیند و سرکارشان با جاهلان است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۱۷۳).

جاهل توان درک نور حقایق را ندارد و مانند نابینایی است که چشم دیدن ندارد.^۱ امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که از نعمت‌های الهی یاد می‌کند، چشم بصیرت را، از نعمت‌های الهی برمی‌شمرد که باعث شناخت حق می‌شود: «وَأَبْصَارًا لِّتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۸۲، ص ۹۸)؛ و چشم‌هایی برای آن که تیرگی‌اش را باز برد و حق را به جای آورد. منظور از کلمه عشاء، تاریکی جهل است که بر چشم دل عارض می‌شود. فایده ادراک و دیدن، عبرت گرفتن است، هرگاه از نگاه، عبرت حاصل نشود، شخص مانند فرد نابیناست. زیرا هدف و غایت حکمت، رسیدن به قرب خداوند و فرو رفتن در انوار معرفت اوست و دشمن این حکمت الهی، جهل و نادانی است (ر.ک: ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۳۵-۵۳۴؛ همان، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۹۲). همچنین حضرت ناآگاهی از علم خداوند به درون و بیرون انسان را سبب ضعف توحید می‌دانند^۲ (نهج البلاغه، خطبه ۹۰، ص ۱۲۴) که همین سبب بروز بسیاری از اختلاف‌ها درباره خداوند است. در جای دیگر حضرت یکی از صفات متقین را دوری از کوری جهل می‌دانند که چون شخص پرهیزگار، دارای فضیلت دانش و حکمت است، با مردم هوا پرست در افراط کاری، فسق و فجور شرکتی ندارد و در راه اعتدال گام بر می‌دارد. بنابراین در مسیر حق، بینا و از کوری جهل به دور می‌باشد. (همان، خطبه ۸۴، ص ۶۱۷). به علت تاریکی دل و بی‌بصیرتی است که دیگر مواعظ و حکمت‌ها در قلب جاهل اثر نمی‌کند: «الْجَاهِلُ لَا يَرْتَدِّعُ، وَبِالْمُوعِظِ لَا يَنْتَفِعُ» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، حدیث ۱۷۲۹، ص ۳۵؛ نیز: همان، ج ۶، حدیث ۱۰۷۷۳، ص ۴۰۱)؛ نادان باز نمی‌ایستد از بدیها و به موعظه‌ها و پندها سودمند نگردد و به راه راست نیاید.

۱. «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ أَمَّا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَلْيَابٌ» (رعد، ۱۹).
 ۲. «عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَ نَجْوَى الْمُتَخَفِّتِينَ... وَ مَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ وَ غِيَابَاتُ الْغُيُوبِ».

لذا همین امر، سبب فساد (همان، ج ۱، حدیث ۸۱۹-۸۱۸، ص ۲۰۵) تعصبا و لجاجت‌ها، اختلافات فکری و رفتاری است. امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که به حکومت رسیدند از مردم به خاطر احیای دوباره احکام جاهلیت شکایت کردند و یکی از آثار این جهالت را اختلافات شدید در عقاید و اعمال بیان کردند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۳۰۳).

از دیگر اثرات جهالت، دگرگونی ارزش‌ها است. جهل و نادانی سبب می‌شود که انسان در بازشناخت ارزش از ضد ارزش گرفتار خطا و لغزش شود و آنچه مایه سعادت است شر یا ضدارزش بداند و به عکس آنچه مایه شقاوت او است عامل نیکبختی بشمرد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷ (پیام قرآن)، ج ۱، ص ۹۹) که آن نیز به نوبه خود عامل موضع‌گیری‌های نادرست و غلط در برابر مسائل مختلف و حوادث گوناگون زندگی و انواع افراط و تفریط‌هاست (نهج البلاغه، حکمت ۶۲، ص ۵۰۱). برای همین تغییر ارزشی است که امیرمؤمنان علیه السلام دل‌های جاهلان را که از انوار حکمت و معرفت کسب روشنی نکرده‌اند و از معرفت و اخلاق چیزی به دست نیاورده‌اند، مانند چهار پایان چرنده و یا سنگ‌های سخت و نفوذ ناپذیر می‌دانند (همان، خطبه ۱۰۷، ص ۱۴۸).

چون این گونه مردم در جهل و غفلت با حیوانات یکسانند و در شهوت و غضب مانند چهار پایان چرنده، پای‌بند عقل نیستند و از آن بهره نمی‌گیرند و به سبب سخت دلی و تأثیر ناپذیری به سنگ‌های سخت همانند شده‌اند (ر.ک: ابن میثم، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۷۵-۷۴). بر این اساس چون فرد جاهل نمی‌تواند به درستی حق را از باطل تشخیص دهد، گرفتار تعارضات فکری و عقیدتی می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام سرانجام شوم آن را، گمراهی و کفر (آمدی، ۱۳۷۸، ج ۱، حدیث ۱۳۳۹، ص ۲۰۵؛ همان، ۱۳۶۶، ج ۶، حدیث ۹۵۵۴، ص ۷۰) بیان نموده‌اند که بدترین عاقبت است.

۲-۲. غفلت و بی‌خبری

یکی دیگر از علل تعارض، غفلت است. غفلت، راه‌های معرفتی چون چشم و گوش و دل را که خداوند در اختیار انسان قرار داده تا درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص دهد، مسدود و غیر قابل استفاده می‌کند، به طوری که شخص غافل، بدون توجه به این که حق و باطلی هم هست، سرش را پایین انداخته و عمل می‌کند. تا انسان از غفلت خارج نشود، هنوز

در محدوده انسانیت وارد نشده و بلکه مسیر انحطاط را می‌پیماید و از حیوان هم پست‌تر است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۸). برای همین است که قرآن از غافلین به چهارپا تعبیر می‌کند و از نشانه‌های آن‌ها این است که گوش، چشم و عقل دارند ولی به علت حجابی که غفلت روی آن انداخته از درک حقایق محرومند (اعراف، ۱۷۹).

عدم شناخت مقام پروردگار، بی‌توجهی به مسئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی‌اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی‌خبری از وسوسه‌های شیطان، از مهم‌ترین عوامل غفلت است. اصولاً غفلت در جایی به کار می‌رود که اسباب و مقدمات آگاهی فراهم باشد، ولی انسان بر اثر هوای نفس یا ضعف ایمان یا علل دیگر آن‌ها را نادیده بگیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷) (اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۳۳۹).

از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام برطرف نمودن حجاب غفلت به قدری اهمیت دارد که به عنوان یکی از هدف‌های بعثت انبیاء، درمان دردهای غفلت شمرده شده است: «مَتَّبِعْ بَدْوَانَهُ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷، ص ۱۴۸)؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) با داروی خود پیوسته جایگاه‌های ناآگاهی را جویاست.

ایشان غفلت را مایه گمراهی افکار و عقاید دانسته (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۱۴۰۴، ص ۳۶۹)، که باعث فراموشی آخرت در انسان می‌شود. (همان، ج ۶، حدیث ۱۰۰۸۸، ص ۲۲۷) آری تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است و اگر به خاطر حجاب غفلت انسان نتواند به درست‌تری فکر کند، دچار تعارض فکری و عقیدتی خواهد شد. ایشان همچنین یکی از موانع پذیرفتن سخن حق را غفلت ذکر می‌کنند که حجابی بین انسان و حقیقت قرار می‌دهد: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴، ص ۵۴۲)؛ میان شما و اندرز، پرده‌ای است از خامی غفلت. و کسی که این حقیقت را درک نکرد و از آن بهره نگرفت، به ناچار به سمت باطل خواهد رفت و زیان باطل دامن او را خواهد گرفت (همان، خطبه ۲۸، ص ۴۷). غفلت از خدا عواقب بدی به دنبال دارد البته صرف بی‌خبری و غفلت علت تعارض نیست. چون ممکن است غفلت برای مدت کوتاهی برای فرد عارض شود و ضرری به عقاید او نزند و با یک تذکری دوباره بیدار شود، اما اگر این غفلت صفت نفس شد، باعث مرگ قلب و قرار گرفتن حجاب بر عقل و تفکر می‌شود. لذا وقتی قلب و عقل از درک حقایق بازماند، عقاید باطل به آسانی در انسان نفوذ کرده و با عقاید حق در تقابل قرار می‌گیرد و انسان دچار تعارض

عقیدتی می‌شود؛ و چون که بر اثر مرگ قلب نور بصیرت هم خاموش می‌شود، دیگر مواظ و اندر زها تأثیری در او نمی‌کند و باطل را به جای حق می‌پذیرد و همین سبب گمراهی و هلاکت او را فراهم می‌کند.^۱

۳-۲. غرور و خودبینی

با این‌که در طول تاریخ، تجربه بشر به او نشان می‌دهد که اموال، دارایی‌ها، قدرت‌ها و حکومت‌های دنیوی همه زوال پذیر و نابود شدنی است، اما هنگام روی آوردن نعمت‌ها و قدرت‌ها به خودش، چنان غرور و غفلتی بر وجودش مستولی می‌شود که گویی آنچه به او رسیده هرگز از بین نمی‌رود. غرور و خودبینی از سرچشمه‌های اصلی و خطرناک فساد، انحراف، تعارض عقیدتی، کفر و نفاق است که راه بیداری از آن تقوا، توکل به خداوند و توجه به فناپذیری دنیا است.

هر عامل فریبنده از مال و جاه و شهوت و شیطان که انسان را فریب دهد و مغرور کند را غرور گویند؛ که در آیات قرآن فریب و غرور، مکرر به شیطان نسبت داده شده است^۲ (راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۶۸۹). چون انسان را با وسوسه‌های خود فریب می‌دهد و غافل می‌سازد.

این واژه در اصطلاح عبارت است از مطمئن گشتن و تکیه کردن نفس به امری که موافق هوا و هوس و ملایم طبع باشد. بیشتر مردم به خودشان گمان نیک دارند و افعال و اعمال خود را درست می‌پندارند، در حالی که خطا کارند. پس هر که اعتقاد داشته باشد که بر راه و روش صحیح است، ولی چنین نباشد، آن شخص مغرور است. مثل کسانی که مال مردم را می‌گیرند و به مصرف خیرات مانند ساخت مسجد و مدرسه می‌رسانند و به خاطر غرور و غفلت و فریب شیطان، چنان می‌پندارند که عمل نیکی کرده‌اند، در حالی که حق الناس به گردنشان آمده است (رک: نراقی، ۱۳۷۸، ص ۶۳۶). غرور منشأ صفات رذیله‌ای چون خودبینی، تکبر نسبت به دیگران و تحقیر آن‌ها، عجب و خودپسندی، کینه، حسد و تعصب است.

بر اساس آیات قرآن، غرور و خودبینی عامل مهم گناه و شکست و بدبختی است (قمر، ۴۵)

۱. ن.ک به: آمدی، ۱۳۶۶، ج ۵، حدیث ۸۳۱۸، ص ۲۷۲؛ و نیز حدیث ۸۴۳۰، ص ۲۹۳؛ حدیث ۸۳۱۸، ص ۲۷۲؛ و نیز

همان، ج ۱، حدیث ۱۹۶، ص ۵۴.

۲. لقمان، ۳۳؛ احزاب، ۱۲.

و از ویژگی‌های انسان‌های مغرور این است که بر اثر غرور و خودبینی امتیازات نامعقولی برای خود قائل‌اند و همین تفکر سبب گمراهی و طغیان ایشان است (آل عمران، ۲۴).

غرور در کلام علی علیه السلام نیز به معنای فریب و نیرنگ است که یکی از مصادیق آن آرزوهای طولانی است که انسان را می‌فریبد و سبب گمراهی عقل می‌شود و او را از درک حقایق بازمی‌دارد (نهج البلاغه، خطبه ۸۵، ص ۱۰۷). همچنین یکی از ویژگی‌های دنیا فریبندگی و غرور است (همان، خطبه ۸۸، ص ۱۰۲). ایشان ریشه اصلی استکبار و خودبرتربینی شیطان را غرور دانسته که باعث سقوط وی در پرتگاه عصیان و مطرود شدن او از بارگاه الهی شد. در واقع می‌توان گفت غرور و تکبر لازم و ملزوم یکدیگرند (همان، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۱). حضرت همچنین غرور را سبب فساد و تباهی عمل (غرر الحکم، ۱۳۶۶، ج ۲، ح ۱۰، ص ۵۰۶) و مانع و حجابی برای پندپذیری می‌شمارند (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴، ص ۵۴۲).

غرور، پرده و حجابی بر عقل می‌افکند و به او اجازه نمی‌دهد خود و دیگران را آن‌چنان که باید بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده در برابر آن‌ها موضع صحیح بگیرد. غرور عامل مهمی در به وجود آمدن تعارضات عقیدتی در افراد است و لذا به مرور زمان و در صورت عدم بیداری، باعث انحطاط انسان می‌شود. بنابراین در بحث از غرور نیرنگ و فریب نفس منظور است که اعم از کبر و خودپسندی است.

۲-۴. عجب و خودپسندی

عجب و خودپسندی حالتی در نفس است که آدمی خود را بزرگ شمارد به جهت کمالی که در خود بیند، خواه آن کمال را داشته باشد یا نداشته باشد (نراقی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۶۵). عجب از حب نفس پیدا شود که سر منشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی است که ایمان و اعمال انسان را فاسد می‌کند.

فرق عجب با تکبر این است که در تکبر، شخص توجه به غیر نیز دارد و در مقایسه با دیگران خود را از آن‌ها برتر و بزرگ‌تر می‌انگارد. بنابراین عجب به معنای خودبینی و دیگران را ندیدن است و تکبر به معنای خود برتر بینی در مقایسه با دیگران است (رک: همان، ص ۲۸۷). همچنین کسانی که دچار خودپسندی و تکبرند از علم و دانش بهره‌ای ندارند چون فقط دانش‌هایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد، لذا دچار ضعف و کاستی در

عقل می‌شوند: «الإعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الإزدِيَادِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰، ص ۵۲۱)؛ خودپسندی از بالندگی اندیشه باز می‌دارد. ایشان همچنین خودپسندی را ریشه و اساس حماقت (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۳۴۸، ص ۹۵) و موجب فساد عقل (همان، حدیث ۷۲۶، ص ۱۸۹) می‌دانند چون موجب می‌شود تا شخص عقل خود را به کار نگیرد و نواقص خود را برطرف نکند و لذا به سبب عدم بهره‌گیری از عقل، اندیشه به تباهی می‌کشد (همان، ص ۲۲۴).

۲-۵. شک و شبهه

شک و تردید در باورها و ایجاد شبهه^۱ در اعتقادات دینی به علت ضعف در پایه‌های ایمان است، درست است که شک فضای فکر و روح را مشوش می‌کند و نوعی ناآرامی است، اما صرف وجود شک، سبب انحراف و تعارض عقیدتی نیست، زیرا شک و شبهه به ذهن همه می‌آید. بر اساس سخن امیرمؤمنان علیه السلام اگر این شک درمان نشود یا پرورش نیابد، در قلب نفوذ کرده و نوعی بیمار دلی ایجاد می‌کند که سبب خاموشی نور ایمان در قلب (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۱۲۴۲، ص ۳۲۵)، فساد در دین و از بین رفتن یقین و سرانجام، کفر و شرک است، پس شک سبب تعارض و انحراف است که دوام داشته باشد (ن.ک: همان، ج ۵، حدیث ۷۹۹۷، ص ۲۰۵): «بدوام الشک يحدث الشُّرک» (همان، ج ۳، حدیث ۴۲۷۲، ص ۲۲۰)؛ به دائم بودن شک، شرک حادث می‌شود.

شک، مقدمه یقین؛ و اضطراب، مقدمه آرامش است. پس شک، گذرگاه خوب و لازمی است، هر چند که توقف‌گاه نامناسبی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۷؛ نیز جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴-۱۰۲). بر این اساس امیرمؤمنان علیه السلام شک را در صورت توقف در آن یکی از پایه‌های کفر دانسته‌اند، زیرا یقین یکی از ارکان ایمان است و کفر نقطه مقابل ایمان است و شک نیز با ایمان در تقابل است و علت‌هایی چون عادت به جدل و بحث‌های بی‌مورد، وسواس و تسلیم شدن در برابر شبهات و خودباختگی را زمینه ساز بروز شک می‌دانند (نهج البلاغه، حکمت ۲۶، ص ۴۹۴). علت تأکید اسلام بر مسئله تفکر همین است که به افراد بفهماند حالت اولیه بشر، جهل و تردید است و با تفکر و اندیشه صحیح است که می‌تواند به سرمنزل اطمینان و

۱. از جمله مسائلی که شک را در انسان وجود می‌آورد شبهه است. امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۳۸، شبهه را شبیه حق معرفی می‌کنند که حقیقت را مشتبه می‌سازد. لذا در بحث شک به عنوان یکی از علل تعارض، بحث شبهه نیز آورده شده است.

یقین برسد (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۷). از آن جا که شک ثمره جهل است (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۷۲۵، ص ۱۸۹)، لذا فرد باید شناخت و معرفت خود را در زمینه اصول عقیدتی بالا ببرد تا شبهات نتواند عقاید او را تحت الشعاع قرار دهد. امیرمؤمنان علیه السلام تفکر بسیار را سبب افزایش معرفت و زایل کننده شک بیان می کنند: «بتکرار الفکر ینجاب الشک» (همو، بی تا، ج ۱، حدیث ۹۳، ص ۳۳۳)؛ مکرر فکر کردن سبب دور کردن شک است.

عامل مهم دیگر برای از بین رفتن شک، راسخ بودن در عقاید است که این امر حاصل نمی شود مگر این که فرد عقیده و فکر خود را از منبع مطمئنی که همان کلام خدا و وحی است دریافت کند. از این رو امیرمؤمنان علیه السلام خود را به عنوان الگویی والا که هیچ گاه در عقاید خود دچار شک نشده اند معرفی می فرمایند: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۴، ص ۲۲)؛ از آن گاه که حق را نشانم دادند و پرده از رخ آن برایم برداشتند در آن شک نکردم و در راه آن سستی روا نداشتم.

۲-۶. پیروی از هوی و هوس و آرزوهای طولانی

در وجود انسان، غرائز و امیال گوناگونی است که همه آن ها برای ادامه حیات او ضرورت دارد. خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال این ها. خداوند متعال همه این ها را به هدف تکامل انسان آفریده است. اما گاه این غرائز از حدّ خود تجاوز می کنند و از تحت فرماندهی عقل درآمده و به جای این که عقل از این ابزار استفاده کند، این ابزار، عقل را زندانی کرده، بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ذیل آیه ۴۳ فرقان، ص ۱۰۳). در این هنگام شیطان به وسیله هوی بر انسان مسلط می شود، زیرا خواهش های نفسانی چراگاه شیطان است و چون هیچ قلبی از شهوت، غضب و حرص و طمع و آرزوی دراز و دیگر صفات بشری که از هوی سرچشمه می گیرد، خالی نیست، پس هیچ قلبی از وسوسه شیطان خالی نمی باشد. هرگاه خواهش های نفسانی بر دل غلبه کند، فرصت وسوسه برای شیطان پیدا می شود و هرگاه قلب به یاد خدا گرایش پیدا کند و از خواسته های نفسانی خالی شود، شیطان فرصت وسوسه را از دست می دهد و انسان به کار خیر به روی می آورد (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۷۲-۷۱). از منظر امیرمؤمنان علیه السلام نزاع میان دو لشکر فرشتگان و شیاطین در دل همچنان ادامه دارد تا یکی از دو لشکر پیروز

شود و دل را وطن خود قرار دهد: «العقل صاحب جيش الرّحمن و الهوى قائد جيش الشّيطان و النّفس متجاذبة بينهما فأَيُّهما غلب كانت في حَيِّزه» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، حدیث ۲۰۹۹، ص ۱۳۷)؛ عقل سردار لشکر پروردگار است و هوی و خواهش سردار لشکر شیطان و نفس کشیده شونده میانه ایشان، پس هر یک از ایشان غالب شوند نفس در جایگاه آن خواهد بود.

وقتی هوی در دل انسان پراکنده می‌شود، جای شیطان وسعت می‌یابد و سرانجام شیطان در کمال قدرت بر دل مسلط می‌شود. پس به دل روی می‌آورد و آرزوها و غرور را در نظرش می‌آراید و از روی فریب سخن باطل را به دل وحی می‌کند و با وعده و وعید قدرت ایمان را ضعیف می‌سازد و نور یقین و ترس از آخرت، خاموش می‌شود؛ زیرا از خواهش‌های نفسانی غباری تیره به طرف دل بلند می‌شود که تمام اطراف دل را پر می‌کند تا تمام نورهایش را خاموش سازد و عقل همانند چشمی می‌شود که غبار پلک‌هایش را پر کرده و توان نگاه کردن ندارد^۱ (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۷۰). بر همین اساس است که امیرمؤمنان علیه السلام هوای نفس را دشمن و آفت عقل می‌دانند (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۸، حدیث ۲۶۶؛ نیز همان، ص ۱۷۷، حدیث ۶۷۱). ایشان یکی از عوامل پیدایش فتنه‌ها در جوامع اسلامی را پیروی از هوی و هوس‌های شیطانی و بدعت‌گذاری در دین خدا می‌دانند (نهج البلاغه، خطبه ۵۰، ص ۷۱) و آن را به مرکب و راهواری تشبیه می‌کنند که فتنه از آن سواری می‌گیرد و به واسطه آن به اهدافش می‌رسد: «الهوى مركب الفتنة» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۰، حدیث ۱۸۸۰)؛ هوی و خواهش، محل سواری فتنه است. (نیز ن. ک: همان، حدیث ۲۷۴۵، ص ۳۲۵)

هرچه انسان بیشتر تابع هوای نفس باشد، حجاب‌های ظلمانی در دلش بیشتر و دوری از حقیقت در او بیشتر می‌شود، اما هر قدمی که بر اساس تعالیم انبیاء الهی برخلاف میل نفس بردارد، به همان اندازه حجاب‌ها رفع شده و نور حق در دل جلوه می‌کند و قوای انسان تحت تصرف عقل درمی‌آید (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۵۴-۱۵۳). یکی از آسیب‌های خطرناکی که پیروی از هوا و هوس برای انسان دارد این است که نه تنها قوه تشخیص حق و باطل در او کور می‌شود، حتی تا جایی پیش می‌رود که معروف را منکر و منکر را معروف می‌شمرد و این به خاطر این است که تابع هوای نفس، دیگر تابع دلایل عقلی نیست (ر.ک: ابن میثم، ۱۳۷۵، ج ۲،

۱. «أنکم ان أمّرتم علیکم الهوى أصمکم و أعماکم و أردادکم» (آمدی، غررالحکم، ترجمه جمال‌الدین خوانساری، ج ۳، ص ۶۷، حدیث ۳۸۴۹).

ص ۶۴۹). البته امیرمؤمنان علیه السلام به جنبه دیگری هم اشاره کرده‌اند که کسی که در اختلافات و تعارضات عقیدتی گرفتار شده، اگر راه روشن الهی و فرامین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و معصومین علیهم السلام را رها کند، روز به روز بیشتر از حق فاصله می‌گیرد و بیشتر منحرف می‌شود تا این که سر انجام از راه گمراهی و کفر سر درمی‌آورد. چنین کسی حتی اگر به عقل هم مراجعه کند، به علت حاکمیت هوس‌ها بر عقل، توان تشخیص منکر و معروف را نخواهد داشت و به گمراهی کشیده خواهد شد (نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۱۱).

قرآن کریم پیروی از هوای نفس و آن را معبود خویش قرار دادن را، یکی از علل انحراف از حق و گمراهی (ص، ۲۶)، غفلت و بی‌خبری (کهف، ۲۸) و کفر و بی‌ایمانی (طه، ۱۶) ذکر می‌کند. علی علیه السلام بزرگ‌ترین مانع راه حق و عامل مهم برای آلوده شدن به گناه را پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی ذکر می‌کنند: «إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَابِعَ الْهُوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهُوَى فَيُضِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۲، ص ۶۴)؛ وحشتناک‌ترین چیزی که از آن بر شما هراسناکم دو چیز است: پیروی از هوس‌ها و آرزوهای طولانی، پیروی از هوس‌ها انسان را از راه حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی آخرت را از یاد می‌برد.

برای نمونه در زمان امیرمؤمنان علیه السلام خوارج از دین منحرف و دچار تعارض عقیدتی شده بودند که حضرت دو عامل مهم و سوسه شیطان و نفس اماره را سبب فریب آن‌ها بیان می‌کنند که این دو عامل خوارج را به وسیله آرزوها فریفتند (همان، حکمت ۳۰۲، ص ۵۴۸). از منظر حضرت، هر کس آرزوی خود را طولانی کند، مرتکب اعمال بد می‌شود (همان، حکمت ۳۱، ص ۴۹۶). آرزوهای دور و دراز دنیا، چنان مادیات را در چشم انسان جلوه می‌دهد که او را می‌فریبد و مرگ را از یادش می‌برد، چنین انسانی تمام نیروهایش را در رسیدن به آرزوها صرف می‌کند و دیگر حالی برای کسب توشه برای آخرت برای او نمی‌ماند. این آرزوها یکی از بزرگ‌ترین موانع بیداری است و عقل را گمراه می‌کند و یاد خدا را به فراموشی می‌سپرد: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِى الْعَقْلَ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ» (همان، خطبه ۸۵، ص ۱۰۷)؛ بدانید که آرزو خرد را به لغزش وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد. و همین امر زمینه بروز تعارض عقیدتی است.

۲-۷. سبک سری و کوتاه فکری

یکی از گروه‌های منحرف در دوران امیرمؤمنان علیه السلام که بر جامعه مسلمانان آثار نامطلوبی گذاشته بودند و امام علیه السلام را هم بسیار اذیت می‌کردند، خوارج بودند که سرانجام امام علیه السلام را مجبور به جنگ با آن‌ها شدند. اما حتی قبل از جنگ هم دست از هدایتگری آن‌ها برنداشتند و به روشنگری آن‌ها اقدام نمودند و علت تعارض فکری و عقیدتی آن‌ها در مبحث امامت و انحراف آن‌ها را سبک‌سری و کم فکری آن‌ها ذکر نمودند و اشاره کردند که پیوسته خوارج را از حکمیت نهی می‌نمودند اما ایشان با اصرار آن امر را از حضرت می‌خواستند، در واقع ایشان چیزی را از حضرت ایراد می‌گرفتند که خودشان مسئول به وجود آمدن آن بودند و حتی در آن زمان امام علیه السلام را به زور مجبور به پذیرفتن آن کردند؛ اما وقتی که نتایج منفی آن را مشاهده کردند بر خلاف آن عمل کردند: «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ» (نهج البلاغه، خطبه ۳۶، ص ۵۹)؛ من همواره شما را از این حکومت (حکمین) نهی کردم، ولی شما چون مردم حق ناپذیر خلاف پیشه از رأی من سر پیچیدید تا آنکه من رأی خود را تابع خواهش‌های شما گرداندم و شما گروه سبک مغزان و سست اندیشه‌گانید. شارحان نهج البلاغه منظور از سبک‌سری را این می‌دانند که با اندک چیزی، تغییر فکر و تغییر مسیر می‌دادند و یک روز، طرفدار شدید حکمیت بودند و روز دیگر، دشمن سرسخت آن و اشاره به کم فکری آنان برای این است که توطئه‌های دشمن را که یکی بعد از دیگری صورت می‌گرفت و قرائن آن برای همه هوشمندان آشکار بود، نمی‌دیدند و درک نمی‌کردند و همین سبب شد که بارها فریب لشکر معاویه و اطرافیان او را بخورند و در مسیری گام بگذارند که سبب بدبختی آن‌ها و مصیبت برای جهان اسلام بود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۷۵).

۳. رابطه انسان با دیگران

۳-۱. حسادت

یکی دیگر از علل تعارض عقیدتی، حسادت است. حسد به معنی کراهت از نعمت داشتن دیگران و دوست داشتن زوال آن از صاحب نعمت است (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۵۴).

حسد ریشه در عقاید انسان دارد و نوعی انحراف از توحید است. وقتی فرد به خداوند و صفات او اعتقاد دارد، باید قلب او در برابر عقایدش نیز سر تسلیم فرو آورد. اما کسی که حسد در دلش وجود دارد، در اصول عقاید خود می‌گوید خدا عادل است اما در قلب خود به آن ایمان ندارد چون ایمان قلبی به عدل منافی با حسد در قلب است. در واقع وقتی فردی به نعمتی که خدا به دیگران داده حسادت می‌ورزد، خدا را در اعطای آن نعمت به دیگران عادل نمی‌داند و بلکه او را ظالم می‌داند. پس در واقع دچار تعارض و تضاد در عقاید خود شده زیرا عقاید عقلی برهانی او از حد عقل و ادراک به حد قلب او وارد نشده است. از آن جا که حسادت نوعی اعتراض به حکمت الهی است، به همین دلیل نوعی کفر و شرک خفی نیز محسوب می‌شود.^۱ امیر مؤمنان علیه السلام حسد را به آتش تشبیه می‌کنند که همان طور که آتش هیزم را می‌خورد، حسد نیز ایمان را می‌سوزاند و نابود می‌کند: «وَلَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۵، ص ۱۰۷)؛ به یکدیگر حسد نوزید، زیرا حسد ایمان را می‌خورد چنان که آتش هیزم را.

امیر مؤمنان علیه السلام ریشه بسیاری از حوادث در صدر اسلام و در زمان خلافت خود بالأخص جنگ جمل را حسادت ذکر می‌کنند که طلحه و زبیر که از قریش بودند در واقع به خاطر این که نتوانسته بود بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قدرت برسد، بر خاندان پیامبر علیهم السلام حسادت ورزیده بود: «وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ» (همان، خطبه ۳۳، ص ۵۵)؛ به خدا سوگند قریش کینه‌توزی و انتقام‌جویی از ما ندارد مگر بدان جهت که خدا ما را بر ایشان (به پیامبری) برگزید.

در تفسیر آیه ۶ «وَكَاوُوا يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (بقره، ۸۹) آمده است که قبل از بعثت، کفار عرب متعرض یهود می‌شدند و ایشان را آزار می‌کردند و یهود آرزوی رسیدن بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را می‌کردند، ولی همین که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد و قرآن بر وی نازل شد، با وجود علمی که به حقانیت اسلام داشتند و می‌دانستند که او همان کسی است که سال‌ها آرزوی بعثت را می‌کشیدند، اما حسد بر آنان چیره گشت و به حضرت کافر شدند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۴).

۱. برای مطالعه بیشتر رک به: امام خمینی، اخلاق اسلامی، ج ۴، باب حسد؛ مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۲۲.

امیرمؤمنان علیه السلام با بیان داستان هابیل و قابیل، علت اصلی دشمنی و عداوت قابیل را حسادت او بیان می‌کنند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۴). به راستی، حسد سرچشمه بسیاری از گناهان و بدی‌هاست که سبب می‌شود روح انسان از درک حقایق بازماند: «الحسد حبس الروح» (آمدی، ۱۳۷۸، ج ۱، حدیث ۱۷۲۳، ص ۲۴۸)؛ حسد گرفتار کردن و در بند کردن روح و جان است. و باعث می‌شود انسان برای این که به اهدافش برسد بسیاری از اصول اعتقادی‌اش را زیر پا بگذارد.

۳-۲. تکبر و خودبرتربینی

تکبر به معنای خود برتر بینی در مقایسه با دیگران است. کبر از عجب نیز بدتر است، زیرا در آن تحقیر دیگران نیز نهفته است. کبر، صفتی است در نفس و باطن و این صفت در ظاهر، آثار و ثمراتی دارد که اظهار آن آثار را تکبر گویند (ر.ک: نراقی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۸۷).

تکبر به صورت‌های گوناگونی چون خود برتر بینی، خود محوری، خودخواهی، برتری جویی و فخر فروشی، ظهور می‌کند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷ (اخلاق در قرآن)، ج ۲، ص ۴۵).

هرگاه تکبر حجابی بر چشم دل بیندازد و آن را کور کند، حق و باطل در نظر او مشتبه می‌شود. به طوری که هر آیه و نشانه‌ای از حق را ببیند به آن ایمان نمی‌آورد، اگر راه هدایت را ببیند آن را انتخاب نمی‌کند و راه ضلالت را برمی‌گزیند (اعراف، ۱۴۶). لذا خداوند عاقبت شوم مستکبران را با مثال زیبایی ترسیم نموده و فرموده درهای آسمان به روی متکبران گشوده نمی‌شود و هرگز داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزنی بگذرد یعنی که امری محال و غیرممکن است (اعراف، ۴۰).

امیر مؤمنان علیه السلام کبر و استکبار را علت نابودی عبادات شش هزار ساله ابلیس و انحراف او می‌دانند که حتی مانع بیداری او شد و نگذاشت که برگردد و توبه کند و همین منجر به تزلزل عقیدتی و تعارض او و سرانجام باعث لجاجت و کفر او شد، چون به ستیز با خداوند برخاست و بر حکمت خداوند اعتراض کرد: «و نازع الله رداء الجبرية» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ نیز خطبه ۱، ص ۱۱)؛ و پوشیدن جامه بزرگواری را با خداوند به ستیز ایستاد.

تکبر و استکبار آثار بسیار مخربی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و جوامع انسانی دارد. یکی از پیامدهای آن که بسیار هم خطرناک است آلودگی به شرک و کفر است. امام

صادق علیه السلام کمترین درجه کفر را تکبر می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۹)؛ حضرت علی علیه السلام علت مراجعه نکردن مردم به امام و همچنین پیروی نکردن از رهنمودهای ایشان پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و در نتیجه محرومیت از علم و دانش و افتادن در سرنوشت شوم ستمکاران و اختلاف در دین و تعارضات عقیدتی را خودرأیی و تکبر مردم می‌دانند و آن‌ها را سرزنش می‌کنند (نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۱۱). ایشان همچنین تکبر را عین حماقت و بی‌خردی و موجب فساد عقل می‌دانند (ن.ک: آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۸۸۹، ص ۲۲۴؛ حدیث ۳۴۸، ص ۹۵؛ حدیث ۷۲۶، ص ۱۸۹). امیرمؤمنان علیه السلام تکبر را سرچشمه اصلی بسیاری از گناهان و سرآغاز طغیان و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان دانسته (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۸، ص ۵۵۶؛ نیز آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۷۹) که رذایل اخلاقی را ظاهر و زمینه بروز تعارض اعتقادی را فراهم می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۴۱). امام علیه السلام همچنین کبر را سبب تولید عداوت و کینه و شیوه روزگار جاهلیت و سبب گمراهی می‌دانند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۴).

۳-۳. ریا و ظاهر سازی

ریا شرک افعالی و عدم توجه به حقیقت توحید است. امیرمؤمنان علیه السلام حتی مقدار ناچیزی از ریا را هم شرک می‌دانند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ» (همان، خطبه ۸۵، ص ۱۰۷)؛ و بدانند اندکی ریا، گونه‌ای شرک است. ریاکار با عمل خود باطن خود را منهدم می‌سازد و از مقام رفیع توحید دور می‌شود. با استحکام پایه‌های توحید افعالی در قلب و جان انسان، انسان درمی‌یابد که عزت و ذلت به دست خداست (نساء، ۱۳۹) و دل‌های مردم نیز در اراده و اختیار اوست، پس هرگز به خاطر جلب رضای مردم اعمال خود را آلوده به ریا نمی‌کند.

برای علم به مباحث عقیدتی انسان با استفاده از براهین عقلی و نقلی، توحید، معاد و دیگر اصول عقاید را ثابت می‌کند، اما در عین حال ممکن است از جمله کفار، منافقین یا مشرکین باشد، چون قلبش هنوز تسلیم نشده و لذا علمش هم بی‌فایده می‌شود، چون حکم عقل به ایمان مربوط نیست. برای ایمان، قلب باید در برابر حکم عقل تسلیم شود؛ نتیجه ادراک عقلی علم و نتیجه ادراک قلبی ایمان است. وقتی عقیده و باور قلبی به وحدانیت خدا در قلب وارد شد، دیگر انسان کسی را مؤثر در امور نمی‌داند و جاه و منزلت و شهرت را از دیگران طلب

نمی‌کند و ریاکار نمی‌شود. کسی که در اصول عقاید و معارف الهی ریا دارد، قلب او تسلیم عقل او نشده و ایمان در دلش پرتو نیفکنده است و صرفاً علم به اصول دارد و نه عقیده، لذا به خاطر دوگانگی ظاهر و باطن، از جمله منافقین است و هلاکت ابدی برای اوست و اگر اعتقاد و باور قلبی باشد ولی برای اینکه در قلوب مردم منزلتی پیدا کند اظهار کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می‌شود که نور ایمان از قلب او برود و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۴-۴۳). از منظر امیرمؤمنان علیه السلام این چنین شخصی مشرک است به شرک خفی (آمدی، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۵). شرک در عبادت، اساس توحید و اعتقاد به معاد را ویران می‌سازد.

اعمال قلبی در صورت خالص نبودن مورد توجه و پذیرش حق تعالی واقع نمی‌شود. قرآن ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت و قومی کافر معرفی کرده و اعمال آن‌ها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می‌شمرد؛ چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریاکاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد (بقره، ۲۶۴). در تفاسیر آمده که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی‌دهد. قلب آن‌ها همچون سنگ و روحشان نفوذناپذیر و اعمالشان بی‌ریشه و نیاتشان آلوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷ (اخلاق در قرآن)، ج ۱، ص ۲۸۳).

امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه به این امر تأکید می‌کنند که عقاید دینی همچون اطاعت و پیروی پیامبران، تصدیق کتاب‌های آسمانی، تسلیم قلبی و خشوع عملی در برابر فرمان خدا، باید با خلوص نیت و بدون ریا صورت پذیرد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۷). در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده که زمانی بر مردم فرا می‌رسد که باطن آن‌ها آلوده و ظاهرشان زیبا است و این به خاطر طمع در دنیا می‌باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی‌کنند، دین آن‌ها ریا است و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آن‌ها می‌فرستد (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۵) و این رابطه بین عمل و اعتقاد و ایمان را نشان می‌دهد که اگر عقاید فرد محکم باشد و ایمان قلبی عمیق به توحید داشته باشد، هرگز در عمل گرفتار ریاکاری و ظاهرسازی نمی‌شود. ریا چه در عقاید و چه در اعمال، تضاد و تعارض عقیدتی را نشان می‌دهد؛ چون اگر فرد به اصول توحیدی پای بند باشد، پس او را با شرک و ظاهرسازی و ریا چه کار؟

امیرمؤمنان علیه السلام هماهنگی قول و فعل و ظاهر و باطن را معیاری برای تشخیص اخلاص می‌دانند (نهج البلاغه، نامه ۲۶، ص ۳۹۵)، زیرا که عدم هماهنگی نشان از ریا و خیانت است و با بندگی حقیقی خدا در تضاد است. چون علاوه بر ایجاد تعارض عقیدتی در وجود خود فرد، سبب بی‌اعتمادی و سلب عقیده مردم نیز می‌شود.

قرآن کریم نیز یکی از عوامل حق‌ستیزی و بازداشتن از راه خدا را که منجر به انحراف و تعارض عقیدتی می‌شود، مستی نعمت و خودنمایی و ریا معرفی می‌کند (انفال، ۴۷).

۳-۴. احیای احکام جاهلیت و بازگشت به خوی اعراب قبل از اسلام

امام علیه السلام در جملاتی نگرانی شدید خود را از وضع نابسامان مسلمانان در آن زمان ابراز می‌کنند و آن‌ها را سرزنش می‌کنند که چرا بعد از این که خداوند به واسطه توحید بر ایشان منت نهاد و گسستگی‌شان را به الفت تبدیل کرد، اما ایشان باز با احیای احکام جاهلیت، دوباره عقاید خود را تضعیف و زمینه تعارض اعتقادی و انحراف خود را فراهم نمودند: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَ تَلَّمْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صَرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَغْرَابًا وَ بَعْدَ الْمَوَالَاةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۳۰۲)؛ همان بدانید که شما دست‌های خود را از رشته فرمان‌برداری برافشانده‌اید و آن را رها ساخته‌اید و در دژ خدایی زده شده بر سرتان با فرمان‌های روزگار جاهلیت رخنه باز کرده‌اید... و بدانید که شما پس از هجرت به چهره اعراب بادیه‌نشین در آمده‌اید و بعد از وابستگی (دینی) با یکدیگر به شیوه دار و دسته‌هایی دگرگون شده‌اید، از اسلام جز به نام درنیاویخته‌اید و از ایمان جز نشانی برونی نشناخته‌اید.

۳-۵. تعصب و لجاجت

تعصب به معنی وابستگی غیر منطقی و بی‌قید و شرط به شخص، عقیده یا عادت و رسم خاص تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی اصرار بر چیزی است به گونه‌ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد، ثمره این دو، تقلید کورکورانه است که مانع پیشرفت و تکامل انسان‌هاست. تعصب و لجاجت لازم و ملزوم یکدیگرند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷) اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۰۳).

یکی از علل تعارض در تاریخ و بالأخص در تاریخ ظهور اسلام، تعصب‌های جاهلی و برتری‌جویی‌های قبیله‌ای و نژادی بود که سرچشمه بسیاری از اختلافات و مفاسد دیگر به حساب می‌آمد. تعصب و لجاجت، مبانی فکری و اعتقادی فرد را دچار تزلزل و دوگانگی می‌کند و سبب تعارض عقیدتی در او می‌شود، چون فرد وقتی می‌تواند ادعای اسلام و ایمان کند که تسلیم حقایق و دستورات آن باشد و اهداف و مقاصد خود را در راستای اهداف الهی قرار دهد و اراده‌اش تابع اراده خداوند باشد و پرده‌های ضخیم جهل و عصبیت چشم او را نگیرد. در غیر این صورت ممکن است در ظاهر ادعای ایمان کند، ولی عقایدش در تضاد و تزاحم باهم می‌باشد، یعنی عصبیت دینی^۱ با عصبیت جاهلی در تعارض باشد. تعصب یکی از ویژگی‌های بارز اعراب جاهلیت بود. برای همین در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) این طور آمده است:

«مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، حدیث ۳، ص ۳۰۸)؛ هر که در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد، خدا او را در روز قیامت با اعراب جاهلیت محشور می‌کند.

در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام بنیان‌گذار عصبیت و استکبار ابلیس بود که این صفت او، سبب اعتراض او به حکم خدا و کفر او شد (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۱). یکی از موانع شناخت صحیح تعصب و لجاجت با حق است. لجاجت به انسان اجازه نمی‌دهد که از پیش‌داوری و تعصب بیجا دست بردارد. قرآن کریم عامل اصلی انحراف مشرکان عرب را تقلید کورکورانه و تعصب آن‌ها دانسته که با وجود این که می‌دانستند پیامبر حق است، به قدری گرفتار جهل و تعصب بودند که آیین نیاکانشان را بر آن مقدم می‌شمردند و وقتی به آن‌ها گفته می‌شد از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گفتند ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم (بقره، ۱۷۰). فرد متعصب به دفاع بی‌دلیل از قوم و قبیله و خانواده خود می‌پردازد و بر اعتقادات آن‌ها پافشاری می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰) پیام

۱. تعصب دینی یعنی تعصب در راه حق و طرفداری از عقاید صحیح و حمایت از اهل حق، چه اقوام و نزدیکان باشند و چه بیگانه تفاوتی نمی‌کند، و این امری پسندیده و حتی گاهی واجب است. (کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، ج ۳، ص ۴۱۹)

امام، ج ۱۳، ص ۴۲۴). در صدر اسلام، اقوام جاهلی به خاطر تعصب و لجاجت، پیامبر اسلام (ص) را متهم به جنون می کردند (صافات، ۳۶). امیرمؤمنان علیه السلام لجاجت را، به عنوان عاملی که از بین برنده فکر و رأی است معرفی می کنند که حجاب ضخیمی بر دیده عقل انسان می افکند و او را از درک حقایق و خیر و شر امور محروم می سازد: «اللَّجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲، ص ۵۲۲)؛ لجاجت، فکر و رأی را سست و نابود می کند.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام علیه السلام به خاطر روی کار آمدن خلفا، احکام و شرایع اسلام بسیار دچار تغییر شده و بدعت‌های زیادی در عقاید و اعمال گذاشته شده بود. لذا وقتی امیرمؤمنان علیه السلام بعد از بیست و پنج سال به حکومت رسیدند به مسلمانان هشدار دادند که اکنون دوباره احکام جاهلیت احیا شده و تعصبات و لجاجت‌ها در میان ایشان رواج یافته، به طوری که اسلام در ظاهر وجود دارد، اما هیچ محتوا و باطنی برای آن باقی نمانده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۳۰۳). یکی از شعارهای متعصبین دور از اسلام در آن زمان «النَّارَ وَ لَا الْعَارَ» بود. آن‌ها می گفتند: ما حاضریم به دوزخ برویم، اما حاضر نیستیم فلان قبیله بر ما پیشی بگیرد یا خونی از ما بریزد و انتقامش را دو چندان بگیریم. امیرمؤمنان علیه السلام مفهوم شعار آن‌ها را پشت کردن به اسلام و نقض پیمان الهی بیان می کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۴۸۱).

در دوران حکومت امیرمؤمنان علیه السلام خوارج نیز، گروهی لجوج و متعصب بودند که وقتی امام علیه السلام ایشان را از حکمیت نهی کردند، آن‌ها با سرسختی مخالفت کردند و با عقاید انحرافی خود ضربات جبران ناپذیری به اسلام وارد کردند و در برابر امیرمؤمنان علیه السلام قیام کردند (نهج البلاغه، خطبه ۳۶، ص ۵۹) و در جای دیگر خوارج را گروهی می دانند که لجاجت، پرده تاریکی بر قلب آن‌ها افکنده که مانع شده که حقایق را درک کنند: «وَمَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ الرَّكْسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ عَلَى رَأْسِهِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۸، ص ۴۶۷)؛ و کسی که لجاجت کرد و در دشمنی زمانی دراز پای فشرد او همان نگون ساری است که خدا زنگار پلید گمراهی را بر قلبش پوشانیده و پیشامدهای بد برگرد سرش گردانیده است.

۳-۶. جدال و مرء

جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه‌جویی در کلام است، کسی که سخنان ستیزه

جویانه می‌گوید می‌خواهد طرف مقابل را با زور، از افکار و عقایدش دور سازد، که عمدتاً افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می‌شوند و روشن‌ترین دلایل حق را با ستیزه‌جویی انکار می‌کنند. البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق^۱ و جدال به باطل. که اولی ممدوح و دومی مذموم است و اما «مراء» به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷ (اخلاق در قرآن)، ج ۳، ص ۲۷۸).

امیرمؤمنان علیه السلام جدال و مراء را سبب نابینایی در شناخت حق بیان می‌کنند: «وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶، ص ۴۹۵؛ نیز ن.ک: آمدی، ۱۳۶۶، ج ۵، حدیث ۸۸۲۸، ص ۳۷۶)؛ و هر کس ستیزه جوئی او از روی نادانی بسیار گردید، کوری او از دیدن حق پیوسته به درازا کشید.

هم‌چنین بر اساس کلام امیرمؤمنان علیه السلام جدال در دین و مراء، دل‌ها را بیمار می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۰) و انسان را در تاریکی جهل فرومی‌برد: «فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْخِرْ لَيْلُهُ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶، ص ۴۹۵)؛ پس کسی که ستیزه برای خودنمائی را پیشه خود ساخت، از تیرگی شب نادانی به بامداد دانایی پا ننهاده است.

همچنین این صفت ناپسند، سبب فساد ایمان و یقین می‌شود و سرانجام انسان را به کفر می‌کشاند: «الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، حدیث ۱۱۷۷، ص ۳۰۸؛ نیز ابن بابویه، بی تا، ج ۱، ص ۴۳)؛ جدل یعنی دشمنی کردن در دین یقین را فاسد و باطل می‌کند. قرآن کریم نیز مجادله باطل را یکی از راهکارهای شیطان برای نفوذ در دل پیروان خود ذکر می‌کند و آن را زمینه شرک به خدا می‌داند (انعام، ۱۲۱).

امیرمؤمنان علیه السلام یکی از علل انحراف و تعارض عقیدتی خوارج را، مراء و گمراهی آن‌ها از حق بیان کردند که سرانجام موجب سقوط آن‌ها به دره هلاکت و نابودی شد. «أَيُّهَا الْعَصَابَةُ الَّتِي أَخْرَجْتَهَا عَادَةَ الْمِرَاءِ وَالضَّلَالَةِ وَصَدَفَ بِهَا عَنِ الْحَقِّ الْهُوَى وَالزِّيغَ إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ»؛ ای گروهی که خوی جدل بازی و گمراهی شما را از جاده حق بیرون برده، هوی و هوس و کج اندیشی شما را از حق دور ساخته است، من بیم دهنده شما هستم. بنابراین با توجه به کلام امیرمؤمنان علیه السلام جدال و مراء، موجب ایجاد شک و شبهه در

۱. «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل، ۱۲۵).

۲. زبیر بن بکار، الموقیبات، به نقل از جعفری، محمد مهدی، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۳۶، ص ۴۳۵.

اعتقادات می‌شود: «إِيَّاكُمْ وَ الْجِدَلَ فَإِنَّهُ يورث الشك في دين الله»^۱ (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۴۴)؛ بر شما باد به دوری از مجادله، زیرا جدال در بحث باعث شک در دین خدا می‌شود و زمینه تعارضات عقیدتی را در فرد و در جامعه فراهم می‌کند.

۳-۷. گم کردن شاهراه‌های اصلی هدایت (پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام)

امیرمؤمنان علیه السلام یکی از اساسی‌ترین علل بروز تعارضات اعتقادی و فکری را پیروی نکردن از دستورات پیامبر(صلی الله علیه وآله) و وصی ایشان و الگو قرار ندادن حضرت در رفتارهایشان بیان می‌کنند: «مَا لِي لَا أُعْجِبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۱۱)؛ چرا در شگفت نباشم از نادرستی‌های این گروه‌ها بر گونه‌گونی حجت‌ها و دلیل‌هایشان در دین خود، نه بر پی‌نشان پیامبری پای‌نهند و نه کردار جانشین پیامبری را پیروی کنند. ایشان با توصیف دوران جاهلیت که تاریکی فتنه‌ها همه جامعه را فرا گرفته بود، علت نابسامانی‌ها و تاریکی‌ها را ناشناخته بودن شاهراه هدایت بیان می‌کنند: «وَحُذِلَ الْإِيْمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَّتْ شُرُكُهُ» (همان، خطبه ۲، ص ۱۵)؛ ایمان بی‌یاور و خوار و ارکانش فروریخته بود و نشانه‌هایش ناشناس و راه‌نشان‌هایش زشت و بد منظر جلوه‌گر شده، راه‌های آن از میان رفته.

جامعه جاهلیت در آن زمان به قدری در فتنه‌ها و تاریکی‌ها فرو رفته بود که طرق و شاهراه‌های شناخت اعم از طرق عقلانی و فطری و یا طریق وحی و تعلیمات آسمانی همگی محو و نابود شده بود(ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۹۰ (پیام امام)، ج ۱، ص ۲۸۵).

۳-۸. وسوسه‌های شیطان

قلب انسان با ایمان مانند قلعه‌ای مستحکم است که خداوند در آن حکومت می‌کند و شیطان دشمنی است که قصد ورود به این قلعه و تسلط بر آن را دارد و انسان در صورتی می‌تواند از ورود دشمن جلوگیری کند که راه‌های نفوذ شیطان به قلب را مسدود نگه دارد. البته این راه‌های ورودی حکم دروازه‌هایی را دارد که اگر لشکریان فراوان شیطان بخواهند وارد شوند

۱. نیزن.ک: قمی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، خصال، ج ۲، حدیث ۱۰، ص ۶۱۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، حدیث ۴۹، ص ۱۳۸؛ حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، ص ۱۰۴؛ کراچکی، ابوالفتح، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۹.

گنجایش آن‌ها را دارد. از جمله این راه‌ها حرص، حسد، بدگمانی، خشم، شهوت، طمع، عجله و شتاب در کارها، بخل، تعصب، خواهش‌های نفسانی، کینه و... است. پس هر صفت نكوهیده‌ای که در انسان وجود دارد اسلحه شیطان و یکی از راه‌های ورود شیطان به دل است (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۹۶-۸۳).

شیطان بزرگ‌ترین دشمن بیرونی انسان است که با همکاری نفس اماره که دشمن درونی است، انسان را به تباهی و گمراهی می‌کشاند و وسوسه‌های او یکی از علل بروز تعارضات اعتقادی به حساب می‌آید. برای مثال شیطان، با فریب افراد جاهل، آن‌ها را وادار می‌کند که در ذات خدا بیندیشند، غافل از این که این کار آن‌ها باعث می‌شود در اصل دین به شک بیفتند و به این صورت، انسان را به تعارضات عقیدتی می‌کشاند و در نتیجه انسان بدعت‌گذار در دین و یا کافر می‌شود. شیطان به وسیله لشکریان خود انسان‌ها را تحریک می‌کند تا منحرف و گمراه شوند و بر این امر قسم یاد کرده است (حجر، ۳۹). امیرمؤمنان علیه السلام درباره شیطان هشدار می‌دهند که او خطرناک‌ترین دشمن انسان و بزرگ‌ترین مشکل دین و دنیای اوست (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۳).

امیرمؤمنان علیه السلام از شیطان به عنوان عامل ایجاد اختلاف و شکاف نام می‌برند و افراد را از آن بر حذر می‌دارند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عَقْدَةً عَقْدَةً وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَاغَاتِهِ وَنَفَاتِهِ وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَاعْقِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»^۱ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰، ص ۱۷۴)؛ بی‌گمان شیطان راه‌های پیروی از خود را برایتان آسان می‌نماید و سر آن دارد که پیوند دینتان را گره گره یکی پس از دیگری بگشاید و به جای یکپارچگی جدا شدن از هم بیخشد و با جدایی به آشفتگی و فتنه بنشاند. پس از نیرنگ و در گوش جان دمیدن‌های او روی بگردانید و پند و اندرز را از کسی که آن را به شما پیشکش کرد بپذیرید و بر جان‌های خویش استوار ببندید.

در زمان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام، خوارج از کسانی بودند که به ظاهر به عبادات اهمیت بسیار می‌دادند، اما از فساد میان مسلمانان پروایی نداشتند و حتی تفکرات انحرافی آن‌ها به

۱. امیرمؤمنان علیه السلام در جایی که به توصیف فرشتگان می‌پردازد، به این امر اشاره می‌کنند که فرشتگان هرگز بر اثر وسوسه‌های شیطان گرفتار اختلاف عقیده درباره خدا نشدند؛ (نهج البلاغه، خطبه ۹۰، ص ۱۲۱)؛ «... وَ لَمْ يَخْتَلَفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ...».

حدی رسید که قتل امیر مؤمنان علیه السلام را واجب دانستند. این‌ها در عقاید خود در تضاد و تعارض شدید به سر می‌بردند و امامت امیر مؤمنان علیه السلام را که یکی از اصول عقیدتی است زیر پا گذاشتند. امیر مؤمنان علیه السلام در روز جنگ نهروان، هنگامی که از کنار کشتگان آن‌ها می‌گذشتند، شیطان و نفس اماره را علت انحراف و گمراهی آن‌ها ذکر نمودند (همان، حکمت ۳۰۲، ص ۵۴۸). همچنین زمانی که طلحه در جنگ جمل کشته شد حضرت امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به جنازه او فرمودند:

إِنَّهُ كَانَتْ لَكَ سَابِقَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ دَخَلَ فِي مَنْخَرِيكَ فَأَوْرَدَكَ النَّارَ (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۶۳)؛ هرچند که تو دارای سابقه بودی، ولی متأسفانه شیطان در دماغ تو داخل شده و تو را روانه آتش ساخت.

۳-۹. هم‌نشینی با افراد فاسد و بی‌دین

هم‌نشینی با افراد بد تأثیر زیادی بر روی فکر و عقیده انسان دارد به طوری که در حدیثی از پیامبر (ص) این‌طور آمده است:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۱، حدیث ۴۰، ص ۲۰۱)؛
انسان بر دین دوست و هم‌نشین خویش است.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز خطاب به یکی از یاران خود به نام حارث همدانی، او را از هم‌نشینی با کسی که فکر و عملش زشت است پرهیز می‌دهند: «وَ اخْذِرْ صَاحِبَهُ مَنْ يَقْبَلُ رَأْيَهُ وَ يُنَكِّرُ عَمَلَهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ» (نهج البلاغه، نامه ۶۹، ص ۴۷۹)؛ از همراهی و دوستی با کسی که نگرش او به سستی گراید و رفتارش را نمی‌پسندند پرهیز؛ زیرا استواری و درستی هر دوست و همراه را به وسیله دوستش بنگرند. این کلام تأثیر هم‌نشینی بد را به خوبی روشن می‌کند دوستی با کسی که هم‌فکر انسان نیست باعث ضربه زدن به عقیده و گاهی حتی بی‌اعتقادی فرد می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام تأثیر دوست را بر فکر و عقیده انسان غیر مستقیم می‌دانند که ناخودآگاه صورت می‌گیرد: «لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرُقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ» (ابن ابی‌الحدید، بی تا، ج ۲۰، حدیث ۱۴۷، ص ۲۷۲)؛ با افراد بدکردار معاشرت نکن زیرا طبیعت تو،

۱. در انتهای جلد ۲۰ (جلد آخر) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ۹۹۸ حکمت منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که این حدیث شماره ۱۱۴۷ از این حکمت‌هاست.

بدی را از آنان می‌رباید در حالی که تو نمی‌دانی. همچنین حضرت هم‌نشینی با هواپرستان را باعث غفلت و دوری از مبانی عقیدتی و ایمان بیان می‌کنند: «مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهُوَى مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةُ لِلشَّيْطَانِ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۵، ص ۱۰۷)؛ هم‌نشینی هواپرستان انگیزه‌ای است برای فراموش کردن ایمان و جایگاهی برای فرا آمدن شیطان.

هم‌نشینی با بدعت‌گذاران و اهل شک، باورهای دینی را تهدید می‌کند. چون، ایشان با ایجاد شبهه، باورهای انحرافی خود را به نام برداشت درست از دین، جایگزین عقاید انسان می‌کنند و چون بسیاری از افراد تعالیم و معارف دینی خود را به صورت عمیق و با مبانی عقلی و دینی محکم نمی‌دانند، ایمانشان متزلزل می‌شود. بر این اساس یکی از عوامل مهم در تمایل و ارتکاب به گناه و تغییر باورها و نهایتاً دست برداشتن از راه هدایت، هم‌نشینی و ارتباط با کسانی است که اهل گناه و انحرافات اخلاقی و عقیدتی‌اند (ر.ک: ابوترابی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۱۷). امیرمؤمنان علیه السلام ضمن وصایای خود به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«إِيَّاكَ وَ مَوَاطِنَ التَّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونِ بِهِ السُّوءِ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يَغْرِ جَلِيْسَهُ» (طوسی، ۱۴۱۴ق، حدیث ۸، ص ۷)؛ از مراکز بد نام و از مجالسی که مورد سوء ظن است دوری کن و آگاه باش که رفیق بد، دوست خود را فریب می‌دهد و او را متمایل به کارهای ناپسند می‌کند.

قرآن کریم نیز، حسرت اهل دوزخ از داشتن دوست بد را، چنین ذکر می‌کند:

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» (فرقان، ۲۹-۲۸)؛ ای وای بر من، کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم، او مرا از یادآوری حق گمراه ساخت بعد از آنکه یاد حق به سراغ من آمده بود.

۳-۱۰. کینه و عداوت

وجود کینه و دشمنی سبب می‌شود که افراد حق را نادیده گرفته و در مقابل آن جبهه‌گیری نمایند. اگر انسان در دل خود از کسی خشمگین شود و خشم خود را فرو برد و در دل خود پنهان سازد کینه حاصل می‌شود و اگر این کینه درونی را با رفتار خودش ظاهر

کند، عداوت و دشمنی بروز می کند (ر.ک: نراقی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۵۵).
در زمان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام کسانی که دل هایشان به خاطر جنگ های بدر، خیبر، حنین پر از کینه نسبت به ایشان بود، باعث بروز بیشترین اختلافات در زمینه های عقیدتی و رفتاری در جامعه بودند. حضرت افراد را به شدت از تفرقه بر حذر می دارند و علت آن را کینه های درونی می دانند: «وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ وَأَوْهَنَ مَنَّتَهُمْ مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۳۰۰)؛ و از هر گونه رفتاری خود را به یکسو زنید که پشت آنان را شکست و نیرومندی شان را سست کرد و از هم گسست، همچون کینه هم را در دل داشتن و دشمنی با یکدیگر را در سینه ها انباشتن و پشت کردن جان ها از یکدیگر و به یاری هم نرفتن دست های یاری گر.

امیرمؤمنان علیه السلام کینه را سبب آشوب ها و فتنه انگیزی ها در جامعه می دانند (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۴، حدیث ۵۵۲۲، ص ۱۲۱). در زمان ایشان این امر به خوبی نمایان بود که عده ای به خاطر این که امام علیه السلام به درخواست های مقام و موقعیتی نامشروع آن ها، پاسخ مثبت نداده بودند، کینه ایشان را به دل گرفتند و جنگ های جمل، صفین و نهروان را بر حضرت تحمیل نمودند و علاوه بر این که جامعه را به اختلاف و تفرقه کشاندند، سبب ایجاد تعارضات عقیدتی در مردم نیز شدند، به طوری که در جنگ صفین، مردم در شناخت حق و باطل و در عقیده به امامت امیرمؤمنان علیه السلام، گرفتار شک و شبهه و دچار تعارض شده بودند.

۳-۱۱. رهبران گمراه و فاسد

زمانی که رهبران فاسد بر جامعه حاکم شوند، نور حق و حقیقت به ظلمت مبدل می شود. امیرمؤمنان علیه السلام باطل و نیرومندی که اهل آن دارد را به شتر نری تشبیه می کنند که پیوسته از مستی کف بر لب می آورد (ر.ک: ابن میثم، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۸۴). سردمداران فاسد و مستکبر، ریشه بسیاری از گناهان و مفسدات اجتماعی هستند که حضرت پیروی از آن ها را نهی می فرمایند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۵)، زمانی که رهبران فاسق و گمراه و بی دین بر مردم مسلط شوند، ارزش ها را به ضد ارزش ها تبدیل می کنند و جامعه تاریک و ظلمانی می شود، به این ترتیب امیرمؤمنان علیه السلام جامعه این چنینی را جامعه ای می دانند که مردم بر تبهکاری دست برداری به یکدیگر می دهند و بر دین داری از هم دور می شوند، بر دروغ با هم دوست و بر راستی کینه

و دشمنی هم را در دل می‌گیرند، انسان‌های فرومایه در بالاترین منصب‌ها قرار می‌گیرند و عالمان و صالحان خوار و ذلیل می‌شوند، تبهکاری و نافرمانی و گناه افتخار و پاک‌دامنی ابزار شگفتی و ریشخند نامردمان می‌شود. در چنین جامعه‌ای مردم در ظاهر مسلمانند ولی در باطن بویی از اسلام نبردند و اسلام در این جامعه چونان پوستین وارونه است: «وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ... وَ تَفِيضُ اللَّئَامُ فَيْضاً وَ تَغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضاً» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷، ص ۱۵۰)؛ مردم بر تبهکاری دست برداری به یکدیگر دهند و بر دین‌داری از هم جدا و دور شوند و بر دروغ با هم دوست گردند، و بر راستی کینه و دشمنی هم را در دل گیرند... و فرومایگان از بسیاری چون بالا آمدن آب رودخانه لبریز شوند و بزرگان چون آبی که در زمین فرو رود اندک گردند.

این گونه حکومت‌ها در محیط‌های مذهبی با اسلام نمی‌جنگند، بلکه با تلاش خود اسلام را از درون تهی می‌سازند و تعلیمات آن را تحریف کرده و آن را وارونه نشان می‌دهند و به این صورت از احساسات مذهبی مردم به نفع اهداف پلید و خبیث خود استفاده می‌کنند. خرافات را در میان مردم منتشر کرده و به ظواهر مذهبی اهمیت می‌دهند، در حالی که مزورانه عمق و باطن آن را از میان می‌برند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۹۰ (پیام امام)، ج ۴، ص ۵۴۹). حکومت‌های جور با پراکندن شبهات و تغییر ارزش‌ها، سبب بروز تعارضات اعتقادی در مردم می‌شوند. در چنین محیطی به علت رانده شدن صالحان و عالمان از صحنه جامعه، حل تعارضات هم با مشکل مواجه شده و بسیار سخت می‌شود.

۳-۱۲. پیروی کورکورانه از سردمداران و رهبران فاسد

پیروی از پیشوایان باطل باعث فساد و انحراف می‌شود؛ چراکه وسوسه این پیشوایان که مردم را به جهت هوس‌های خود می‌کشانند، حجابی بر عقل و فکر پیروان می‌اندازد و از این رو عامل بسیار مهمی در بروز تعارضات عقیدتی می‌باشد. پیروان رهبران منحرف، برای ایشان بسترسازی می‌کنند و مقدمات کار را فراهم می‌کنند. در قرآن کریم، دوزخیان، یکی از علل انحراف و گمراهی خود را پیروی از رهبران فاسد می‌دانند و از این کار خود اظهار ندامت می‌کنند (احزاب، ۶۷).

امیرمؤمنان علیه السلام پیروی بی‌قید و شرط از رؤسای قبایل و رهبران فاسد و خودخواه را عامل

فتنه و فساد و انحراف دانسته و از این کار نهی می‌نمایند. چون سران نفاق افکار و نیت‌های آلوده و مطالب باطل و بی‌اساسشان را در روح و جان جامعه می‌دمند (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۹۵). امام علی (علیه السلام) علت پرهیز از پیروی از این گونه افراد را تعصب و استکبار آن‌ها می‌داند: «فِيئَهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ» (همان، ص ۲۹۴)؛ بی‌گمان همین کسان پایه‌های شالوده‌عصبیت و ستون‌های آشوب هستند.

امام علی (علیه السلام) بر این نکته تأکید دارند که شیطان رهبران گمراه را مرکب‌های راهوار ضلالت قرار داده و از آن‌ها برای بیان مقاصد خویش استفاده می‌کند تا عقل‌ها را برباید: «اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يُنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقًا لِعُقُوبِكُمْ» (همان، ص ۲۹۵)؛ ابلیس آنان را ستوران گمراهی خود گردانید و سپاهی که با آنان بر مردم همی تازید و زبان گردانندگانی که به زبان‌هایشان سخن می‌گوید، برای دزدیدن خرده‌های شما. ایشان همچنین علت ترویج فتنه و فساد و بدعت‌ها در جامعه را پیروی چشم و گوش بسته و یا عمدی گروهی از مردم از سران فتنه و فساد می‌دانند (نهج البلاغه، خطبه ۵۰، ص ۷۱).

۴. رابطه انسان با جهان

۴-۱. حب دنیا و دنیاپرستی

حب دنیا و دنیاپرستی باعث غفلت و افتادن در دام گناهان و یکی از علل مهم در تعارضات اعتقادی است. منظور از دنیاپرستی، علاقه به دنیا از نوع تمایل و تعلق خاطر به امور مادی و دنیایی و در اسارت آن‌ها بودن است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۰، ص ۲۵۶). دو خصیصه در انسان باعث شده به سمت دنیاپرستی برود. اول این‌که انسان ذاتاً کمال‌جو آفریده شده و در جستجوی چیزی است که او را منتهای آرزوی خود قرار بدهد و اگر خوب هدایت نشود و مراقب نفس خود نباشد، ارتباط و علاقه او به اشیاء به تعلق و وابستگی تغییر شکل می‌دهد و وسیله و هدف جای یکدیگر می‌نشینند و رابطه انسان با امور پیرامونش بند و زنجیری می‌شود که حرکت و تلاش و آزادی او را می‌گیرد و او را متوقف و اسیر می‌کند (ر.ک: همان، ص ۲۶۲).

دوم این‌که ذاتاً جاودانگی و بقا را دوست دارد و از فنا و زوال متنفر و گریزان است و مردن را فنا گمان می‌کند، چون انسان فرزند عالم طبیعت است و مادر او همین دنیاست. حب دنیا از اول در دلش رشد می‌کند و هر چه بزرگ‌تر شود، محبت و دل‌بستگی در دل او بیشتر می‌شود،

گرچه عقلش هم تصدیق کند که این عالم دار فنا و گذرگاه است و آن عالم باقی است، اما چون اطمینان قلبی ندارد، حب بقا در این عالم را دارد؛ اما اگر قلب به این امر آگاه شود که عالم دنیا پست‌ترین عوالم است و دار فنا و نقص است و عالم آخرت باقی و ابدی و دار کمال و ثبات و حیات است، فطرتاً حب آن عالم را پیدا می‌کند و از این عالم گریزان می‌گردد و اگر از این مقامش بالا رود و صورت باطنی عالم آخرت را ببیند، این عالم برای او سخت و ناگوار می‌شود (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۱۸). امیرمؤمنان علیه السلام علت محبوبیت دنیا در دل‌ها را ظاهر زیبا و شیرین و با طراوت و پوشیده بودن آن با انواع شهوات و آماده و نقد بودن آن می‌داند که دل‌های دنیاپرستان را به سوی خود جذب می‌کند (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰، ص ۱۵۶). امام علیه السلام در نکوهش دل‌بستگی به دنیا می‌فرماید:

«انظر الى الدّنيا نظر الزّاهد المّفارق و لا تنظر اليها نظر العاشق الوامق» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، حدیث ۲۳۸۶، ص ۲۰۵)؛ به دنیا نگاه کن، نگاه کردن کسی که به آن بی‌رغبت باشد و از آن جدائی جوید و بسوی آن مانند نگاه کردن دوست عاشق نگاه مکن.

امیرمؤمنان علیه السلام قبل از جنگ نهروان خطبه‌ای خطاب به خوارج ایراد فرمودند و علت تعارض عقیدتی آن‌ها در باب امامت را دنیاپرستی آن‌ها بیان کردند: «قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ وَ اَحْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ» (همان، خطبه ۳۶، ص ۵۹)؛ در حقیقت سر منزل اجل شما را به این سو و آن سو افکنده و دنیا شما را سرگشته کرده است و تقدیر شما را به تله مرگ انداخته است. دار کنایه از دنیاست و این که حضرت گرایش آن‌ها به دنیا و پیروی از هواهای باطل نفسانی را سبب هلاکت و نابودی آن‌ها دانسته‌اند و اساس پیروی از هوای نفس، به دست آوردن مال، مقام و مانند این امور است. بنابراین، دنیا چیزی است که طلب آن، شخص را از رحمت خدا دور و از فرمان حق خارج می‌کند (ر.ک: ابن‌میثم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۹۸).
رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دربارہ خوارج می‌فرماید:

چنان که تیر از کمان بیرون می‌رود، ایشان از دین خارج خواهند شد و علیه بهترین گروه از مردم خروج خواهند کرد، تظاهر آن‌ها به دیانت بدان حدّ است، که نماز و روزه شما در برابر نماز و روزه آن‌ها حقیر و ناچیز شمرده شود. قرآن را تلاوت می‌کنند، ولی از زبان و لبشان

فراتر نمی‌رود و در قلبشان اثر نمی‌کند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۱۷۳).
این روایت تعارض عقیدتی خوارج را به خوبی نشان می‌دهد که با این‌که به ظواهر شرع تا حدودی عمل می‌کردند، اما بین عقایدشان تضاد وجود داشت و امامت را به درستی درک نکرده بودند و با امام علیه السلام اختلاف داشتند.

همچنین امام علت نافرمانی مردم کوفه از پیشوای عادل خود را این‌گونه می‌فرماید که ترک تقوا باعث شده که در دنیا پرستی فرو روید و غافل شوید و سخنان من هیچ اثری در شما نداشته باشد: «و غَفَلَةٌ مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۹، ص ۵۰)؛ آیا تا این اندازه غفلت بدون تقوا یا غفلتی که منشأ آن بی‌تقوایی است.

در کلامی از امام صادق علیه السلام به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام آمده که ایشان فرمودند:
حب دنیا، آدمی را کر، کور، لال و خوار و ذلیل می‌کند، پس باید که از عمرش استفاده کند که علت هلاکت گذشتگان، پایداری بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود و زمانی که مرگشان فرا رسید، در غفلت و بی‌خبری بسر می‌بردند (کلینی، بی‌تا، ج ۳، حدیث ۲۳، ص ۲۰۵).

اگر ذره‌ای رغبت به دنیا در دل انسان باشد، شیرینی ایمان را نمی‌چشد (همان، حدیث ۲، ص ۱۹۴)، چون محبت به دنیا و آخرت در یک دل جمع نمی‌شود (همان، حدیث ۵، ص ۱۹۵) و همین محبت، زمینه تعارضات اعتقادی را در انسان فراهم می‌کند.

البته براساس روایات دوستی دنیایی که باعث فراموشی آخرت و تن‌پروری و واگذاردن دستورات الهی و حرص بر لذات و شهوات و گناهان باشد مذموم است و انسان را غافل می‌کند و گرنه اگر کسب دنیا و محبت به آن برای کسب کمالات و درک سعادت اخروی باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه زمینه را برای رشد و تعالی انسان نیز فراهم می‌کند.

۴-۲. محیط فاسد

محیط فاسد نقش به‌سزایی در انحراف و آلودگی انسان به گناه دارد. گاه این محیط فاسد، مجلس و محفل گناه است و گاه در سطح منطقه و یا شهر محل زندگی است. در جایی که فساد محیط را فرا گرفته و انسان توانایی ندارد آن محیط را عوض کند، باید برای حفظ دین و اعتقادات خود از این‌گونه محیط‌ها دوری کند و به مکان‌های دیگر برود (رک: قرائتی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰۳).

خداوند در قرآن کسانی را که به خاطر محیط فاسد منحرف شدند، سرزنش نموده و وظیفه آن‌ها را هجرت از محیط فساد می‌داند (نساء، ۹۷).

امیرمؤمنان علیه السلام یکی از شرایط ایمان به خدا را دوری از محیط فاسد بیان می‌کنند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَفُومُ مَكَانَ رَيْبَةٍ» (کلینی، بی تا، ج ۴، حدیث ۱۰، ص ۸۷)؛ هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در مکان تهمت و شک بایستد. در شرح این کلام به نقل از علامه مجلسی در کافی آمده است که انسان نباید در جاهایی که موجب تهمت به فسق و کفر می‌شود حضور پیدا کند، زیرا باعث می‌شود نزد مردم متهم به این صفات شود و حتی گاهی این صفات در دل و باطن شخص اثر گذاشته و او را آلوده می‌کند و نیز باید از مجالست با کسانی که در دین شبهه می‌کنند، پرهیز نماید (همان). این روایت هم می‌تواند مربوط به مجلس گناه باشد و هم مربوط به محل زندگی فاسد که در هر دو صورت وظیفه دوری و ترک محل است.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین بعد از جنگ جمل، مردم بصره را به خاطر همراهی با پیمان‌شکنان جمل، سرزنش و ملامت کردند و محیط زندگی آن‌ها را، محیطی فاسد بیان نمودند و دیگران را به دوری کردن از آن ترغیب نمودند: «الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ وَالشَّائِخِضُ عَنْكُمْ مُتْدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳، ص ۲۷)؛ آن کس که میان شما اقامت گزیند گروگان همین گناه خود یعنی اقامت در سرزمین شما و گرفتار است و آن کس که از سرزمین و میان شما کوچ کند مشمول رحمت خاص پروردگار است. بنابراین محیط فاسد، تأثیر به‌سزایی در عقاید و اخلاق و رفتار انسان دارد و هنگامی که فساد عقیدتی محیطی را بگیرد، زمینه تعارضات و اختلافات عقیدتی نیز فراهم می‌شود.

۴-۳. فراموشی یاد مرگ

از آن جایی که یاد مرگ از انحطاط فکری انسان‌ها جلوگیری می‌کند، امام علیه السلام یکی از علل تعارض عقیدتی را، فراموشی یاد مرگ می‌دانند (همان، خطبه ۹۰، ص ۱۲۳). کسی که پایان زندگی دنیا را فراموش کند و در آرزوهای دروغین نفس و دنیا غرق شود، دنیا بر عقل و فکرش مسلط شده و آخرت را از یاد می‌برد. چنین کسی به آسانی در دام آلودگی‌ها و گناهان می‌افتد

و تحت لوای شیطان قرار می‌گیرد: «قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْأَجَلَةِ» (همان، خطبه ۱۱۲، ص ۱۶۱)؛ یاد سررسیدها از دل‌هایتان نهان گردیده است و آرزوهای دروغین در برابرتان نمایان؛ از این رو جهان کنونی از جهان پسین شما را بیشتر اختیاردار گردیده است و شتابان بهره‌های در دسترس بیشتر از بهره‌های دیر آینده شما را به راه کشاننده است.

انسان جاهل غفلت‌زده، نمی‌داند که غفلت از مرگ باعث می‌شود که در همین زندگی معنای حقیقی حیات بر او پوشیده شود و با پوشیده شدن معنای حیات، از استعدادها و قدرتهای بسیار با اهمیت خود که می‌توانست او را مالک دنیا کند، دور بماند و همین بی‌توجهی سبب شده که دنیا مالک و او مملوک بی‌اختیار دنیا شود و همه موجودیت خود را بدون دریافت قیمت مناسب به این دنیا ارزانی دارد و مغبون شود (ر.ک: جعفری، ۱۳۸۸، ج ۲۱، ص ۱۷).

نتایج

با بررسی سخنان امیرمؤمنان علیه السلام این نتیجه حاصل شد که ایشان عوامل بسیاری را زمینه ساز بروز تعارضات اعتقادی معرفی می‌نمایند که نگارنده این مقاله به بررسی تعدادی از این عوامل، بر اساس ارتباط‌های چهارگانه انسان (ارتباط با خدا، با خود، با دیگران، با جهان) پرداخت. آنچه که از ژرف نگری در هر یک از عوامل یاد شده حاصل می‌گردد این است که ریشه اکثر این عوامل در دوری از ارزش‌های دینی و معارف ناب اهل بیت علیهم السلام و عدم خودشناسی، خلاصه می‌شود. در بخش ارتباط انسان با خدا، ضعف خداباوری و غفلت از یاد خدا، در بخش ارتباط با خود، جهل، عجب، کوتاه‌فکری، پیروی از هوای نفس، غفلت، غرور و خودبینی و در بخش ارتباط با دیگران، عللی مانند حسادت، تکبر، ریا و ظاهرسازی، تعصب و لجاجت، کینه و عداوت، هم‌نشینی با افراد فاسد، رهبران منحرف، جدال، وسوسه شیطان، احیای احکام جاهلیت، گم کردن شاهراه‌های اصلی هدایت و در بخش ارتباط با جهان، دنیاپرستی و محیط فاسد، بررسی شد که می‌توان جهل به جایگاه وجودی خویش در آفرینش و غفلت را علت اصلی در بین این عوامل محسوب کرد. بنابراین در قدم نخست آگاهی و خودشناسی، مسیر صحیح را در شناخت عوامل زمینه ساز تعارض فراهم می‌کند. در ارتباط انسان با دیگران و جهان نیز تأثیر وسوسه شیطان و محیط فاسد شاخص است.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
- آمدی، **غرر الحکم و درر الکلم**، ترجمه محمدعلی انصاری قمی، ج ۲، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
- _____، ترجمه جمال الدین محمد خوانساری، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- _____، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، **شرح نهج البلاغه**، ج ۲۰، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی، **خصال**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
- _____، **الاعتقادات**، تحقیق علی میرشریفی؛ عبدالسید عصام، قم، کنگره شیخ مفید، بی‌تا.
- ابن میثم (بحرانی، میثم بن علی بن میثم)، **شرح نهج البلاغه**، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- _____، ترجمه محمدصادق عارف، ج ۳، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ابوترابی، حسن، **اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت**، ج ۲، قم، اسوه، ۱۳۸۹.
- جوادی آملی، عبدالله، **وحدت جوامع در نهج البلاغه**، قم، اسراء، ۱۳۸۰.
- جعفری، محمد تقی، **ترجمه و شرح نهج البلاغه**، ج ۲۱، چاپ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی؛ شرکت به نشر، ۱۳۸۸.
- حرانی، حسن بن شعبه، **تحف العقول**، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
- حسینی دشتی، مصطفی، **معارف و معاریف**، ج ۲، چاپ دوم، قم، دانش، ۱۳۷۶.
- _____، ج ۷، چاپ دوم، قم، نشر صدر، ۱۳۷۶.
- خمینی، روح الله، **اخلاق اسلامی، گزینش مرکز تدوین و نشر متون درسی حوزه**، ج ۴، قم، نشر دانش حوزه، ۱۳۸۲.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات الفاظ قرآن**، ج ۲، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴.
- شریف رضی، **نهج البلاغه**، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ چهارم، تهران، ذکر، ۱۳۸۹.
- طباطبائی، محمدحسین، **تفسیر المیزان**، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱، قم،

- دفترانتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه، ۱۳۷۴.
- طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج ۱، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، **الأمالی**، قم، انتشارات دارالتقافة، ۱۴۱۴ ق.
- طیب، عبدالحسین، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
- فیض کاشانی، محسن، **راه روشن**، ترجمه عبدالعلی صاحبی، ج ۵، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- قرائتی، محسن، **گناه شناسی**، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۶.
- قرشی بنابی، علی اکبر، **مفردات نهج البلاغه**، ج ۱، تهران، مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۷.
- کراچکی، ابوالفتح، **کنز الفوائد**، قم، انتشارات دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، ج ۲، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
- _____، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۳، بی‌جا، انتشارات علمیه اسلامیة، بی‌تا.
- _____، ترجمه هاشم رسولی، ج ۴، بی‌جا، انتشارات علمیه اسلامیة، بی‌تا.
- مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، ج ۷۱، بیروت، مؤسسه‌الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- مصباح الشریعه، رساله منسوب به امام صادق علیه السلام، بی‌نا، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
- مصباح یزدی، محمدتقی، **اخلاق در قرآن**، ج ۱، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱.
- مطهری، مرتضی، **سیری در نهج البلاغه**، قم، صدرا، ۱۳۸۰.
- _____، مجموعه آثار، ج ۱، تهران، صدرا، ۱۳۹۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، **اخلاق در قرآن**، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۳۷۷. (ج ۱ و ۲ و ۳)
- مکارم شیرازی، ناصر، **پیام امام امیر مؤمنان علیه السلام**، ج ۱، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰.
- _____، ج ۲، چاپ پنجم، _____، ۱۳۹۱.
- _____، ج ۴، چاپ سوم، _____، ۱۳۹۰.
- _____، ج ۷، چاپ سوم، _____، ۱۳۸۷.
- _____، ج ۱۳، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۹۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، **پیام قرآن**، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
- مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، ج ۱۵، چاپ ۲۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، **معراج السعاده**، ج ۱، قم، هجرت، ۱۳۷۸.